

یکشنبه ۷ مهر ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۸۴۴ • ۷

شرق روزنامه

اندیشه . گزارش

سخنرانی محمد مالجو درباره «جهت گیری طبقاتی دولت یازدهم»	صفحه ۸
سخنرانی علیرضا علوی‌نبار در «بررسی طبقات اجتماعی در ایران»	صفحه ۹
با کودکان بی‌شناسنامه ملک آباد در اولین روز مدرسه	صفحه ۱۰

نگاه

شوخی معنادار مرگ با «مارشال برمن»

مرگ، یکی از سوبه‌های شوخ‌طبعانه‌اش را به مارشال برمن نشان داد. او روز یازدهم سپتامبر مُرد در نیویورک، در شهری که ۱۲ سال قبل‌تر، درست در همان روزی که «برج‌های بد بر سر مردمان خوب» فرو می‌ریخت، خاطراتش را «اساطور ساخت‌وساز» رابرت موزز، شهردار/ جلا‌ن نیویورک بارها و بارها کوئیده بود و ساخته شده، کوئیده بود و ساخته بود، کوئیده بود و ساخته بود تا جنگلی از نمادها و بزرگراه‌ها را به نام «مدرنیته متاخر نیویورک» بر فراز شمالی‌ترین مناطق متروپلی که از آن به عنوان «بهشت تحقق‌یافته» یاد می‌شود، محقق کند.

برمن احتمالا در یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱، بر فراز تپه‌های مشرف به منهتن در «برانکس» ایستاده بود و در حالی که با آن هیبت هیپی‌وار، ماری جوآنا دود می‌کرد، تصویر فروپاشی برجسته‌ترین نمادهای نیویورک دوران امپراتوری موزز را در حالی که به تلی از خاکستر و آهن‌پاره تبدیل می‌شدند، با خاطراتی که همین برج‌ها به خاکستر و آهن‌پاره تبدیل‌کرده بودند درهم می‌آمیخت. او این‌بار، شاهد فروآمدن ساطوری بود که نمادهای بر ساخته‌ا از ساطور سازندگی جنون‌آمیز موزز نیز یارای مقاومت در برابرش را نداشتند: در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، حتی از مفیستولس هم کاری ساخته نبود. برج‌ها، همان نمادهای «سخت‌ و استوار» مدرنیته متاخر، محکوم به فروپاشی بودند. فروپاشی‌ای که خود به نماد دوران پایان مدرنیته تبدیل شد. بی‌شک برای مردم، تصویر یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، جبری ژرف‌تر از بازی‌های ژورنالیستی رسانه‌های دست راستی‌ای بود که می‌کوشیدند همه ماجرا را به «آغاز دوران تور» و «راه‌خود را با ساطور باز کنید. من فقط قصد دارم یک نفس به ساختن ادامه دهم. شما هم برای توقفش حداکثر سعی‌تان را بکنید» و «حالا این نیویورک بود که یکفمنش از پا افتاده بود. برای او شکی وجود نداشت که فروپاشی برج‌های تجارت جهانی، ادامه همان منطقی بود که مدرنیته در بستر آن پیش رفته بود: «هر آنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود». جملهای اعجاز‌گون از مارکس که توگویی از دوران گوته تا امروز، منطق درونی مدرنیته بوده است: کوئیدن و ساختن، کوئیدن و ساختن و باز هم کوئیدن و ساختن.

شوخی مرگ درست در ادامه همین منطق با برمن صورت گرفت. برای او یازدهم سپتامبر، نمادی از منطق درونی «تجربه مدرنیته» بود و البته روزی که مرد و دود شد و به هوا رفت.

حال اما بهتر است به جای رسم هیشگی‌شان در «بزرگداشت» مردگان، مخصوصا «تجربه» که بعنوان «فیلسوف» شناخته می‌شوند، این‌بار به چیزی بیش از «تجلیل» و «ستایش» و آرایه اطلاعات و یکی‌دییایی‌ای مثل اینکه «او در خانواده‌ای یهودی‌اصل زاده شد»، از دانشگاه کلمبیا فارغ‌التحصیل شد»، در «کالج نیویورک سیتی» تدریس می‌کرد؛ و فیلسوف آمریکایی تراز اولی بود که فلان کرد و بهمان، برداریم و یگوئیم که خبرا برمن فیلسوف بی‌همتایی نبود. بنیانگذار هیچ جریان نظری‌ای هم نبود. آخرین بازمانده از نسل «ارایست‌ها» منتشر شد، در نوع خود، بی‌همتاست. پس بهتر است به جای مرتیسم‌رای‌های متفکری که فاصله کتاب «هر آنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود، تجربه مدرنیته»اش با دیگر آثارش بسیار زیاد است، نه رقیب نظری و فکری هابرماس بود و نه تنها متفکری که در کارهایش به ادبیات با نگاهی تاریخی – نظری پرداخته بود. کتاب «تجربه مدرنیته» او، اما، که در دوران بروته تئوریک در ایران توسط مراد فرهادپور، با ترجمه‌ی بی‌یدیل منتشر شد، در نوع خود، بی‌همتاست. پس بهتر است به جای مرتیسم‌رای‌های معمول ژورنالیستی و هندوانه‌گذاشتن‌های دروغین زیر بغل مردگان، برمن را آطور که بود بخوانیم، از لابه‌لای کتاب برجسته‌اش و البته تاثیر ترجمه این کتاب بر فضای فکری ایران.

کتاب «هرآنچه سخت و استوار است.» که در اینجا با عنوان فرعی‌اش یعنی «تجربه مدرنیته» شهرت دارد، روایتی تاریخی – نظری از مفهوم – وضعیتی است که بشر مسعودانی سال‌ها در دربار مدرنیته در برابر فرات‌ستایش‌آمیز روشنفکران دینی دهه ۷۰ایران از یک کلیت توپر و بی‌خدشه و یکپارچه به نام «مدرنیسم» است. «تجربه مدرنیته» فضای تکروایتی دورانی که همه فقط یک مدرنیته بحران» را و پس می‌شد، با بودلر به تماشای ملال پاریس هوسمانیزشده قرن ۱۹ می‌نشیند، به پترزبورگ و مدرنیزاسیون اخته و دستوری‌اش می‌رود و در نهایت به نیویورک، این «جنگل نمادها» و بزرگراهایی که امکان خلق هرگونه سیاست مردمی که هیچ، حتی پرسه‌زنی‌های فلاوری را گرفته است.

اهمیت ترجمه کتاب برمن برای ما اما چیزی بیش از روایت سنت‌های مدرنیته است. به بیان دیگر، اهمیت آن در نشان‌دادن وجود «سنت‌های متعدد» که متناقض در مدرنیته در برابر فرات‌ستایش‌آمیز روشنفکران دینی دهه ۷۰ایران از یک کلیت توپر و بی‌خدشه و یکپارچه به نام «مدرنیسم» است. «تجربه مدرنیته» فضای تکروایتی دورانی که همه فقط یک مدرنیته را آن‌هم مدرنیته معرفی‌شده از سوی لیبرال‌های شیفته دموکراسی پارلمانی کچ‌ومعوج موجود – می‌شناختند در هم شکست و نشان داد که برخلاف این روایت وطنی از مدرنیته، تجربه بشری به غایت پیچیده‌تر، پرتناقض‌تر و البته متعدد و گاه متناقض سال‌ها در این جریان آن را به ملات زناغ قدرت خود تبدیل کرده بود. از این جهت، مرگ برمن اگرچه برای هر فرد علاقه‌مند به مباحث نظری با اندوه انسانی همراه است، اما در کنارش با ادای احترام به کتاب برجسته او و خشونودی از تاثیراتش بر فضای ایزوله ایران، می‌تواند به چیزی بیش از احساسات اولیه منصل شود.

❖ عنوان یادداشتی از مارشال برمن درباره واقعه یازدهم سپتامبر

یادداشت

تجربه اخلاقی در زندگی روزمره

لحظه مواجهه تجربه زندگی روزمره با پدیدارهای اخلاقی نقشی بسیار مهم در زندگی روزانه ما دارد. زندگی بدون پدیدارهای ادراکی شاید کسل‌کننده باشد اما به زعم بسیاری از پدیدارشناسان ارزش زیستن دارد درحالی که بدون تجربه‌های اخلاقی حتی ارزش زیستن هم ندارد. از این رو در ساده‌ترین و مقدماتی‌ترین تبیین از تجربه‌های اخلاقی می‌توان درست و نادرست به‌نظررسیدن یا خوب و بد احساس‌شدن پدیدارها را «پدیدارهای اخلاقی» نامید؛ گرچه تجربه‌های اخلاقی برای ارزش‌دادن به زندگی فردی، نقش محوری و اساسی دارد. از آنجایی که تجربه‌های اخلاقی از منظر اول‌شخص، پدیدار می‌شوند از این رو بررسی چیستی و ساختار و چگونگی به‌مان‌نشستن مولفه‌های تجربه یا پدیدارهای اخلاقی را پدیدارشناسی اخلاقی نام می‌نهند که ریشه در سنت فلسفی پدیدارشناسی دارد.

کتاب «تمهیدی بر پدیدارشناسی اخلاق» مجموعه‌مقالاتی است که با نگاه «ماندلیاوم» نوشته شده‌اند نویسنده این مقالات با اشاره به پدیدارشناسی در سنت تحلیلی و به‌سراغ نظراتی رفته‌اند که به بسط مبانی نظری پدیدارشناسی اخلاق، مانند چیستی، حیطه و چگونگی امکان آن پرداخته‌اند و به بحث‌های بسیار جدی‌ای اشاره می‌کنند که در دهه اخیر برای صورت‌بندی مبانی پدیدارشناسی اخلاق در سنت تحلیلی صورت گرفته است. این کتاب که با پیشگفتاری از مارک تیمنس آغاز می‌شود، مباحث مختلفی را درباره پدیدارشناسی اخلاقی بسا دیدگاهی متفاوت بیان می‌کند.

مارک تیمنس در پیشگفتار این اثر چنین آورده است: «پدیدارشناسی اخلاق بررسی حالات ذهنی بالفعل دارای محتوای اخلاقی است که از طریق درون‌نگری قابل دسترسی‌اند. همچنین اصطلاح پدیدارشناسی اخلاقی عنوان فلسفه اخلاقی است که در سنت پدیدارشناختی به آن پرداخته می‌شود، سنتی که با هوسرل آغاز شد و با فیلسوفانی همچون مارکس شلر، ادامه یافت».

از موضوعات مطرح‌شده در این اثر می‌توان به «پدیدارشناسی اخلاقی و نظریه اخلاقی»، «آیا پدیدارشناسی اخلاقی یکپارچه‌است؟»، «تئوع‌پذیری و پدیدارشناسی اخلاق»، «موضوعات بنیادی پدیدارشناسی اخلاق»، «تمهیدی بر هر پدیدارشناسی اخلاق آینده»، «پدیدارشناسی فضیلت»، تفکر‌کردن درمقابل تصمیم‌گرفتن، حوزه‌های حکم اخلاقی، حجت هنجاری و پدیدارشناسی اخلاقی احساس‌گرا درمقابل عقل‌گرا اشاره کرد.



تمهیدی بر پدیدارشناسی اخلاق
مقالاتی درباره پدیدارشناسی اخلاق در فلسفه تحلیلی معاصر
ترجمه: مریم خدادادی
ناشر: ققنوس
قیمت: ۱۳۰۰۰ تومان

فیلسوف و نویسنده آمریکایی یازدهم سپتامبر درگذشت

افکار «مارشال برمن» نه دود می‌شوند نه هوا می‌روند

برای نسل ما کتاب «مارشال برمن» اگر نه روایت یک تامل کامل، توپر و غیرخطی در نفس، دست‌کم یک خودآموزی بود به منظور درک، دریافت، تحلیل و سرانجام انتخاب موضوع‌های تجربه‌ورزی. مواضعی که فقدان آن ادبیات ما را در بهترین حالت ممکن، به رقیبی گاه پایاپای برای سربال‌های کراهی درآورده است. مرگ برمن، نویسنده کتابی که دیگر کسی در عصر لایف‌استایل و فیس‌بوک، آن را نمی‌خواند نیز یک‌بار دیگر مضافا یادآور این حکمت از فیلسوف بزرگ واقعی، مارکوس اورلیوس است که: «هر آنچه مادی است به سرعت تغییر می‌کند؛ با بخار می‌شود یا تجزیه».

طرح: هادی حیدری شرق

یک کلانشهر نشین واقعی

تاد گیتلین . ترجمه مهرداد امامی

جهان مدرن و احساس راحتی‌کردن در آن است» اما در «تجربه مدرنیته»، به‌رغم عنوانی که به زیبایی از «مانیفست کمونیست» برگرفته شده، مارشال هنگامی که امکان‌های اکنون را می‌ستاید و در موردشان اظهار نگرانی می‌کند، چندان حرفی از «آینده‌ای» خیالین به میان نمی‌آورد. او می‌نویسد «مدرن‌بودن یعنی تجربه‌کردن حیات شخصی و اجتماعی به شکل توفانی سهمگین... مدرنیست‌بودن یعنی به‌نحوی احساس راحتی‌کردن در شرایط توفان سهمگین، یعنی از آن خود کردن ریتم‌های آن، حرکت درون جریان‌های آن در بی‌اشکال واقعیت زیبایی، آزادی و برابری‌ای که جریان پرحرارت و مخاطره‌آمیز آن روا می‌دارد».

داستان «تجربه مدرنیته» مربوط به چیزی بیش از نظریه مدرن است- به جدی تلقی‌کردن یورش کل زندگی مدرن ربط دارد. این کتاب به نحوی یک کتاب خودیار برای به پایان‌بردن تمام کتاب‌های خودیار بود- کتابی که می‌گفت شما در دانستن این نکته تنها نیستید که برای قراردادن خودتان در جهان انبوه خودیورانگر متغیر دیوانه نیازمند کمک هستید. مارشال با فاوست گوته می‌آغازد و بر بخش دوم که معمولا نادیده گرفته می‌شود، تاکید می‌کند، جایی که فاوست، قهرمان-شُرور کاملاً تبدیل به یک بسازفروش بی‌رحم می‌شود، یعنی شخصیت‌بخشی به «تراژدی نوسعه» و پیش‌بینی استالین، لوکوبرویزه و نابودگر خاستگاه‌های شهری؛ رابرت موزز که گزند بزرگراه کراس برانکس او، محله قدیمی خانواده برمن را در منطقه برانکس جنوبی تکه‌تکه کرد، به زعم برمن و بسیاری دیگر، این توانایی برمن بود که با عبور از سطوح متفاوت، کتاب را تبدیل به کتابی دگرگون‌کننده کرد. مارشال دیواری هشت‌مایلی را تصور می‌کرد که در آینده‌ای درخشان بر دیوارهای کراس برانکس نقاشی خواهد شد. او حتی در جهان مسمومی که وجود داشت، همواره این را می‌کنند» در احساساتش نسبت به رنج انسان مدرن در شرایط بغرنج؛ این را به مارشال برمن واگذارید که از حیطه پوشاک شخصی به درستی «احساساتش نسبت به رنج انسان مدرن در شرایط بغرنج» (جایی که برمن به فردی «می‌ستاید) بغلند و در چند صفحه مارکس را برای گردآوری گزارشات بازرس کارخانه به‌کارگیرد یا گلویش را به تاسی از عصیانیت هگل صاف کند.

مارشال احتمالا بیش از همه - و به شایستگی - با کتاب ژرف‌بینش در سال ۱۹۸۲ به خاطر آورده می‌شود: «هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود: تجربه مدرنیته». این کتاب حقیقتا یک مکاشفه بود، یک فراخوان و گهگاه نثری مسجع همراه با پلنوس‌های آن. در این کتاب مرشد مارکس را به‌عنوان یک پیامبر در نظر می‌گیرد- پیامبری که نه‌چندان تحت رهنمود غضب‌آلود عهد عتیق که تحت هدایت اینن ایده بود (که مارکس و دوستش فردریش انگلس در اوج لحظه‌ای انقلابی نوشتند): آنچه صرفا می‌تواند به دود آید بی‌پوندی خواهد بود که در آن تحول آزادانه هر فرد شرط تحول آزادانه همگان است.» این مارکس به زعم مارشال، «یکی از نخستین و بزرگ‌ترین مدرنیست‌ها بود»، منظور برمن از مدرنیسم «هر نوع تلاش از جانب مردان و زنان مدرن در جهت تبدیل‌شدن به سئوزه و نیز ایژه مدرنیزاسیون، تحت کنترل درآوردن



میراث «مارشال برمن»

امیر کمالی

می‌افکند. ابهاماتی که بیش از آنکه از کدر و مبهم‌بودن خود موضوع ناشی شده باشد، برمی‌گردد به نوعی روحیه رمانتیک عرفانی خاص ایرانی که همواره یقین و معنا را در کمال آرامش تنها برای خود می‌خواهد. این خودخواهی می‌کند تجربه، «تجربه مدرنیته» را برای خود بدل به دانشی والا کرده، بیش از همه نقش قدیمی همان وارثان حریصی را بازی می‌کند که نخستین پرسششان بعد از مرگ پدر و مادر درباره ارثیه‌شان است. به همین دلیل با گرفتن فیکوری بزرگوارانه مبتنی‌بر مفاهیمی همچون اینار یا سوگ، بر تنها چیزی که صحه می‌نهیم، عدم دریافت صادقانه از مفهوم تجربه مدرن است.

مارشال برمن چندی پیش در نیویورک در گذشت و امروز با کلمات سرکه‌کله می‌زنیم تا بدانیم از او چه‌چیز به ما به ارث رسیده است. بی‌شک از زمانی که مراد فرهادپور کتاب تجربه مدرنیته را به فارسی برگرداند، نحوه‌های مختلفی از درک مفاهیم تجربه و مدرنیسم جای خود را در تفکر و نوشتار انتقادی ایران گشود. این تبادل نه در زمینه خود تجربه یا انتقال‌پذیری آن، بلکه بیشتر در مناسبات نحوه‌های تجربه‌کردن نمود یافت. به همین دلیل جدا از تمامی بحث‌های نظری که درباره کتاب برمن مطرح شده‌اند (که مهم‌ترین آن همان میزگردی است که در فصل نخست کتاب «بادهای غربی» مکتوب شده) می‌توان شاخصی را پیش کشید تا به واسطه آن اهمیت اثر برمن برای مخاطب فارسی‌زبان را محک زد. البته برای مواجهه‌شدن با آن می‌توان به جز تمامی متر و معیارهای ناقدان آن میزگرد شاخص‌های دیگری را آزمود و این ممارست را تا مدت‌ها ادامه داد. اما شاخصی که در اینجا مدنظر است، خود مساله «انتقال‌پذیری» است. از این منظر قسمت‌های مهمی از تجربه مدرنیته می‌توانند در حکم ادامه تقالی لسکوفی باشد، اما قسمت دیگری که بسیار کمتر به ما منتقل شده، نحوه بیان تجارب مدرن به میالنجی ادبیات است. چرا ادبیات ما، شعر و داستان ما برمن را نخوانده است؟ مضحکه اصلی همان «بدون خواندن برمن، پست‌مدرن‌شدن» است.

اما این تجربه‌کردن صرفا ایستادن در حدود و ثغور چیزها، انترزاغ خود از آنها و بالعکس یا توصیف فضالانه آنها در درون مرزهای تئوری نیست. اگر اینگونه بود خواندن کتاب بر زندگی بسیاری از خوانندگان تاثیر مثبت نمی‌نهاد، حتی می‌توان گفت این قسم تجربه‌کردن و مهار عقلانی آنگونه که بتوان دست‌کم آن را تجربه‌ای مدرن‌های برمن برای ما در کتابش، انتقال آن برآمد، بسیار رعب‌آور و صعب‌الوصول است. مهارت برمن نیز دقیقا در همین نکته نهفته است. اینکه ردیای تعریف‌ش او از جهان مدرن، (جهانی که خود حاصل جمع سنت‌های قدیمی‌تر و نوین مدرن است) در راستای مدرنیزاسیون، تمام این سنت‌ها را تخریب کرده و باز در حیاتی دیگر از نو می‌سازد، جبرائینی معرفت‌شناسانه یا صرفا در کموت نظری باقی نمی‌ماند. او خود در جریان همین دیالکتیک تخریب و سازماندهی، تجربه‌اش را شکل می‌دهد. نکته‌ظریف کار همین جاست.

ادامه در صفحه ۸

«این ایده که برنامه روزانه رفتن به زمین بازی و دوچرخه‌سواری و خریدکردن و غذاخوردن و ظرف‌شستن و شوخی‌ها و بازی‌های هر روز، نه‌فقط بی‌نهایت زیبا و لذتبخش، بلکه در عین حال بی‌نهایت ظریف و شکننده است... ایوان کارامازوف (قهرمان رمان داستایفسکی) می‌گوید مرگ کودکان بیش از هر چیز دیگری این میل را را او برمی‌انگیزد که بلیت ورود خویش به عالم هستی را پس دهند. ولی او بلیت خودش را پس نمی‌دهد. او به جنگیدن و عشق‌ورزیدن ادامه می‌دهد: او به ادامه‌دادن ادامه می‌دهد».

مارشال برمن مؤلف این عبارات چندی پیش در نیویورک در گذشت. بی‌شک بزرگ‌ترین یادگار او برای ما کتاب «تجربه مدرنیته» است که یک دهه قبل توسط مراد فرهادپور به فارسی ترجمه شد. کتابی که در بسیاری از کشورهای دیگر به منزله اثری جذاب با وجهه‌های بارز پوپولیستی، روایتی بود از تجربه پر کش‌وقوس زندگی در دنیایی که هیچ چیز از او پارادوکس‌ها، گسست‌ها و تناقض‌ها برکنار نیست. روایتی که او از آن به تباهی جهانی می‌نگریست که هر چیز سخت و استوار در آن نهایتا دود می‌شود و به هوا می‌رود، بیش از آنکه فیکور مطلق دانایی باشد، واگویی تجربه‌ای بود که بیش از هر چیز در امر روزمره نهفته بود. انتقال صحت این تجربه یا بهتر بگوییم مجرای انتقال آن چیزی نبود جز علاقه‌مندی‌هایی که برمن تا پایان عمر از آن باز نایستاد: ادبیات و کمونیسم.

مارشال برمن زمانی که با این نقل‌قولی که در بالا آمد، پرورنده یکی از ماندگاران‌ترین متون انتقادی مدرنیته را بست، هنوز جهان نه فروپاشی سوسیالیسم شوروی را تجربه کرده بود و نه بسیاری از اتفاقات سیاسی یا جنگ‌های امروزی را. اما دنباله‌گیران تفکر انتقادی‌ای که اثر سترگ او را تجربه کرده بودند، ردیای نوشته‌هایش را در دودشدن و به‌جوارفتن تمامی قتیض‌ها و برج‌های عاجی که هنگی از زوال‌ناپذیری سرمایه به‌همراهی تمام علوم و آکادمی و میلیتاریسم آن خبر می‌داد به نظاره نشست. اما همین بزرگ‌ترین یادگار او میراث‌دار نوعی تفکر است که اگرچه مانند هر محصول وطنی دیگر همیشه چیزی کمتر از خود است، لیکن می‌توان عرصه فکری ایران را به دو پرده پیش و بعد از ترجمه این کتاب تقسیم کرد. تجربه مدرنیته زمانی ترجمه شد که اصول خود کنش ترجمه در ایران در اوج دوران تجربه‌شدن بود. زمانی که بسیاری از مباحث نظری با آنکه از سابقه زیادی برخوردار بودند، اما هنوز در گیرودار مشق‌شدن، مصداقی‌یابی و جرح و تعدیلات اجتماعی می‌یابیدند و اتفاقا یکی از بزرگ‌ترین میراث‌های برمن برای ما در کتابش، پیام نوعی عدم قطعیت بود که ظاهرا بر مبنای تجربه شخصی یا می‌گرفت. اما آنچه این تجربه را از بدیل‌های تجربه‌گرایی شهودی – عرفانی، نظاره‌گری هابرماسی به مدرنیته‌نافرجام یا انواع نسبی‌گرایی پست – مدرنیستی جدا می‌کرد، صرفا نه دودشدن و پایان‌پذیرفتن روایت‌های سخت، بلکه به‌مراست در گذشته‌توگو با مردان و زنان مدرن به میالنجی تجربه و ادبیات بود. همین گفت‌وگو یکی از مهم‌ترین مواردی است که شاید کماکان نیاز به مشق‌کردن آن داریم. به همین دلیل برای خوانندگان ایرانی، برمن علاوه بر اینکه پارادایمی برای به‌جوارفتن، مبارزه و ادامه‌دادن است، می‌تواند شاخصی نیز به منظور محک مکاتیب‌های تجربه‌محسوب شود.

بی‌شک اگر امروز که دیگر برمن در قید حیات نیست، به محصول کار او بنگریم، شاید همین بزرگ‌ترین اثر او در مقام یکی از متون انتقادی چپ، هیچ‌گاه در قواره‌های کتاب‌های معروف بزرگان فرانکفورت، یا نوشته‌های فیلسوفان فرانسوی معاصر، رانسیر و بدیو، نباشد، اما آنچه این اثر را دست‌کم برای مخاطب فارسی‌زبان متمایز می‌کند، کورسویی است که در ورطه ابهاماتی بنیادین